

"دربار زر و زور و تزویر" به عبارتی دیگر!'

۱. اشرافیت را تعریف کنیم و نگاهی تاریخی به اشرافیت داشته باشیم.

پاسخ: تلقی بنده از اشرافیت، و نه تعریف به معنای فنی کلمه، این است که هرگاه عده‌ای از رجال برای خود شأن و حق تقدم و منزلتی برتر و ممتاز از قدرت و ثروت قائل شوند و در کسب و حفظ آن برتری و تفوق خودخوانده یکدیگر را حمایت و یاری کنند اشرافیت تقویم می شود. مهم نیست در کدام جامعه و در کدام عصر این ممتازپنداری و تفوق خواهی رخ دهد. مهم نیست رجالی که چنین ممتازپنداری و تفوق خواهی را برای خود قائل می شوند در میان کدام اقشار و اصناف اجتماعی واقع شود. این امتیاز/تفوق خواهی می تواند هم در میان اهل کسب و تجارت رخ دهد و هم در میان رجال سیاسی، و هم نیز در میان رجال علمی، اعم از حوزوی یا دانشگاهی. در اینکه انسان ها به لحاظ ثروت و یا معرفت و یا قدرت سیاسی تفاضل دارند تردیدی نیست و نمی توان این تفاضل ها را هم به زور قوانین و سازوکارهایی محو و نابود کرد. اما اینکه برخی از این رجال خواهان حق و حقوق ممتاز و ویژه ای از مواهب و منابع ملی/عمومی شوند آغاز پدیدار شومی است که اشرافیت می خوانیم.

۲. آیا اشرافیت در حوزه غیر اقتصادی هم داریم؟

پاسخ: با توجه به تلقی ای که از اشرافیت ارائه شد پرواضح است که اشرافیت نه تنها در حوزه سیاسی، که در حوزه علمی و فرهنگی نیز می تواند تجلی داشته باشد. رجال سیاسی، علمی، و فرهنگی هم می توانند به

۱. مصاحبه با ماهنامه **بهار جاودانه** به مناسبت برداشتن نخستین گام انقلاب که در شماره سوم آن ماهنامه در فروردین ۱۳۹۷ منتشر شد.

راحتی برای خود شأن و منزلتی ویژه قائل شوند و به تبع امتیاز و تفوقی برای خود طلب کنند. اتفاقاً در ایران ما اشرافی‌گری اقتصادی در اکثر مواقع دوشادوش اشرافی‌گری سیاسی بوده است. دربار شاهان ایران را در دوره‌های مختلف ملاحظه کنید: اشراف درباری عموماً اگر چه نه همه، رجال سیاسی بوده‌اند که تمکن مالی قابل توجهی نیز داشته‌اند. گمان نمی‌کنم این نکته مورد وثوق و اجماع بسیاری از عالمان اجتماعی و به ویژه مورخان اجتماعی-سیاسی نباشد که اشراف سیاسی دست کم در تاریخ متأخر ایران عموماً اگر نه تماماً اشراف اقتصادی هم بوده‌اند یا شده‌اند. بلافاصله باید افزود که می‌توان در موارد نادری اشراف اقتصادی را یافت که نه تنها از اشراف سیاسی نبوده‌اند بلکه به دلایل و عللی از اشراف سیاسی حذر می‌کرده‌اند.

همچنین باید افزود که از دیرباز ما در جامعه خود شاهد اشرافیت در کسوت علم و دانش هم بوده‌ایم. چندان کم و نادر نیستند عالمای اعم از حوزوی یا دانشگاهی که شأن و شأنی و حقوق ویژه اجتماعی و بعضاً سیاسی‌ای برای خود قائل‌اند. امروزه در جامعه پسانقلاب، این ممتازپنداری و تفوق‌خواهی را بیشتر در میان برخی عالمان حوزوی مشاهده می‌کنیم.

۳. اشرافیت سیاسی چه اثرات مخربی برای جوامع بشری می‌تواند داشته باشد؟

پاسخ: آثار مخرب اشرافیت سیاسی پیچیدگی خاصی ندارد. همین که رجالی برای خود و امثال خود امتیازات ویژه‌ای از جهت اکتساب قدرت و ثروت قائل و خواهان باشند نتیجه‌ای جز تحدید حقوق سایر افراد همان جامعه نخواهد داشت. نخستین اثر اشرافی‌گری انحصار قدرت در دست عده‌ای معدود و محدود، و نفی توزیع آن میان سایرین خواهد شد. به عبارت مرسوم‌تر، شایسته‌سالاری منتفی می‌شود. نفی شایسته‌سالاری به نوبه خود جامعه را از استعدادها و توانمندی‌های گسترده در میان سایر صنوف محروم می‌کند. و روشن است که این محرومیت به نوبه خود چه امکانات و ظرفیت‌هایی را از جامعه سلب می‌کند.

اما این تنها یکی از آثار ویرانگر اشرافیت سیاسی است. اثر دیگر آن اینکه: هنگامی که اشراف سیاسی عرصه قدرت و سیاست را انحصاری بیابند احساس امنیت سیاسی و آسودگی خاطری می‌کنند که به نوبه خود منجر به اعمال قدرت هرچه افسارگسیخته‌تر و بی‌حساب‌تر می‌شود. این اعمال قدرت معطوف به بسط قدرت هر چه بیشتر، به نوبه خود افسارگسیختگی بیشتر و احتساب‌ناپذیری بیشتر را طلب و ایجاد می‌کند. این چرخه فزاینده به نوبه خود تمایل به گریز از قانون یا همان قانون‌شکنی را به ارمغان می‌آورد. از جمله آثار دیگر این چرخه خودکامگی نفی هر چه بیشتر حقوق و بهرهمندی‌های سایر اقشار و صنوف از امکانات و مواهب عمومی است. تداوم این چرخه خودکامگی اشراف سیاسی چیزی جز استبداد نیست، استبدادی که تدریجاً صورت و سیرت آشکارتر و خودکامه‌تر خود را بروز می‌دهد. در این مراحل است که اشرافیت سیاسی سیرت خشن‌تر و مستبدانه خود را هر چه علنی‌تر در عرصه سیاست آشکار می‌کند: مقابله تحکمی‌آمیز و جائزانه با هر نوع مطالبه متعارف و مشروع از سوی اقشار اجتماعی محروم‌تر و بی‌دفاع‌تر. این قبیل اقشار برای استیفای حقوق خود متوسل به انواع قوانین می‌شوند و اشرافیت مسلط مسیطر مستبد بدون کمترین نگرانی آن توسلات و مطالبات را به همراه قوانین واجب‌الحرمت با قدرت تمام سرکوب می‌کند. جای تردید نیست که چنانچه اشرافیت سیاسی افسارگسیخته و احتساب‌ناپذیر شود جامعه را لاجرم به سمت ناتوانی اقتصادی هر چه بیشتر سوق خواهد داد. همچنین، باید به اشارتی در اینجا بسنده کنم که اشرافیت سیاسی افسارگسیخته بدون مهار، جامعه را به سمت محافظه‌کاری و تملق و ریاکاری و انسداد فکر و اندیشه ناگزیر خواهد کرد. و از تبعات مستقیم رواج محافظه‌کاری و تملق و ریاکاری و انسداد فکر و اندیشه، فشل‌شدن مضاعف نظام حکومتی در تمام ساحات است.

۴. راه‌هایی که منجر به بروز اشرافیت سیاسی می‌شود چیست؟

پاسخ: در مبنای‌ترین سطح، آنچه موتور محرکه اشرافیت سیاسی است همان میل یا گرایش بنیانی انسان به تکاثر قدرت و ثروت است. اما اگر خواسته باشیم زمینه‌های تحقق آن میل یا گرایش یا تعلق را دریابیم در

کلی‌ترین سطح باید بگوییم که بزرگترین بستر نشوونما و ظهور این تعلق همان است که حفظ قدرت را در دست عده‌ای خاص فراهم می‌کند. و روشن است که بهانه‌ها و یا توجیهات حفظ قدرت می‌تواند در ادوار و اعصار مختلف، متفاوت باشد. در دوره متأخرتر پس از انقلاب، آنچه عموماً تمهیدکننده شکل‌گیری و تحکیم‌کننده اشرافیت سیاسی می‌شود این است که برخی مورد اعتماد و وثوق هستند و این برخی نوعاً همان رجالی هستند که می‌خواهند وضع موجود را روی‌هم‌رفته حفظ کنند. و بخشی از آن وضع موجود، همان رجالی هستند که با هم یادگرفته‌اند چگونه خود را در مناصب و موقعیت‌های قدرت حفظ کنند و از یکدیگر در اکثر مواقع و مواقف حمایت کنند. روشن است که رجال مقوم اشرافیت تدریجاً یکدیگر را شناسایی می‌کنند و تدریجاً یاد می‌گیرند برای حفظ مقام و منصب خود باید با همتایان خود همگام و همراه شده یکدیگر را کم یا زیاد، علنی یا ضمنی، تأیید و تحکیم کنند. و واضح است که آن جمع مورد اعتماد و وثوق راه را نوعاً بر ورود رجالی که همراه و همگام آنها در تحکیم وضع موجود نیستند مسدود می‌کنند. و بدین‌گونه است که حلقه تقریباً بسته‌ای از رجال قدرت و مناصب را در میان خود انحصاری می‌کنند و اشرافیت سیاسی متولد می‌شود. جا دارد همین‌جا اضافه کنم که اشرافیت سیاسی همچون تمام پدیدارهای سیاسی دیگر صور مختلفی در جوامع و اعصار مختلف همان جوامع به خود می‌گیرد. در بعضی جوامع، اشرافیت سیاسی چنان صلب و رسوخ‌ناپذیر می‌شود که به سهولت می‌توان آن جوامع را استبدادی خواند. در عین حال در برخی جوامع دیگر، اشرافیت سیاسی از چنان انعطاف‌پذیری و تساهلی برخوردار است که با دموکراتیک‌ترین اشکال حکومت برابری می‌کند به طوری که به رغم حفظ نوعی و مقداری از انحصارگری در قدرت، عموم مردم کمتر احساس استبداد می‌کنند.

۵. اشرافیت انقلابی و اینکه فقط ما انقلابی هستیم و بقیه انقلابی نیستند را از محصولات اشرافیت

سیاسی می‌دانید؟

پاسخ: دعوی انقلابی‌گری، هم می‌تواند ایجادکننده و مقوم اشرافیت سیاسی شود و هم می‌تواند ابزاری باشد در دست اشراف سیاسی برای تثبیت و بسط هر چه بیشتر موقعیت خود.

۷. رابطه جامعه‌ای که دچار اشرافیت سیاسی شده با مقوله مشروعیت و مقبولیت عمومی آن نظام را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: بستگی زیاد دارد به نوع و میزان صلبیت و سیطره اشرافیت سیاسی بر عرصه عمومی. همانطور که در پاسخ به سؤالی درباره چگونگی فرآیند تقویم اشرافیت گفته شد نوعاً اشرافیت سیاسی خودکامگی پیشه می‌کند. با این تفصیل که، به میزانی که سیطره و نفوذناپذیری اشرافیت سیاسی بیشتر و فراگیرتر شود به همان میزان مقبولیت و نتیجتاً مشروعیت آن نظام کمتر خواهد شد. در برخی از انواع نادرتر اشرافیت سیاسی، اشراف اجازه می‌دهند رقابتی در میان‌شان صورت گیرد، رقابتی که تابع توانمندی‌ها و شایستگی‌های اشراف است. لیکن در برخی از انواع منحط‌تر و جابرانه‌تر، چرخش قدرت میان اشراف کمتر تابع توانمندی‌ها و بیشتر تابع تملق و تقرب‌جستن‌هاست.

۸. پدیدار انقلاب اسلامی و نیز دیدگاه‌های امام چه تأثیری بر اشرافیت سیاسی گذاشت؟

پاسخ: مادام که رفتار سیاسی رجال سیاسی معطوف به آرمان‌های انقلاب بوده، ما بسیار کمتر آثاری از اشرافیت را مشاهده می‌کنیم. اما در زمانه‌ها و مواقعی که از آرمان‌ها غفلت شده یا آرمان‌ها عمده‌اً طرد شدند ازدهای خفته اشرافیت جان گرفته و به جنبش افتاده است. از خود سؤال کنیم سپردن تولیت مرقد امام خمینی(ره) به نوه ایشان چه دلالتی دارد؟ سپردن مسئولیت نهاد نمایندگی در تمام دانشگاه‌ها به حوزویان چه دلالتی دارد؟ و مگر قرار است حوزویان به دانشگاهیان فقه آموزش دهند؟ نیز سپردن نمایندگی ولی

فقیه در شهرها به حوزویان چه دلالتی دارد؟ آیا بناست نمایندگان به مردم حوزه خود فقه آموزش بدهند؟ و اگر بناست آنها نظارت بر امور اجتماعی و زیستی مردم کنند، آیا غیر حوزویان نمی‌توانند چنین کنند؟

اگر می‌خواهیم بدانیم این قبیل رویه‌ها که به طور ضمنی طبقه‌ای را اقتدار انحصاری می‌بخشد و آن را ممتاز می‌کند چه آثاری داشته است، خوب است به ارزیابی مردم کوچه و بازار، مردم عادی، همان عوامی که به کرات و در گردنه‌های بسیار حساس^۱ خواص را از گمراهی و کج‌راهی نجات داده‌اند، رجوع کنیم. اشرافیت سیاسی تابلو و بلندگو ندارد. هر جا انحصاری دیدید بدانید که دیر یا زود رکود، و سپس انحطاط، و سپس فساد، و سپس جباریت و سرکوب همچون اژدهایی هفت سر به جنبش و اهتزاز درمی‌آید و ویرانی فراگیر درو می‌کند.

۹. با چه مکانیسمی می‌توان به شعارهای انقلاب بازگشت و داروی درمان بیماری مهلک اشرافیت را چه می‌دانید؟

پاسخ: به گمان بنده در اینجا ما با پدیدار پیچیده و غامضی مواجه نیستیم. کافی است مسئولان دلسوز ملت و انقلاب از نقض یا طرد برخی از اصول مصرّح در قانون اساسی جلوگیری کنند. به عنوان نمونه‌هایی چند، اصولی که درباره حق تجمع و اعتراض تصریح می‌کند، اصولی که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه یکایک ملت ایران اعلام می‌کند، اصلی که تصریح می‌کند محاکمات باید همواره علنی باشد مگر مخل نظم عمومی و یا منافی عفت عمومی باشد.

از مصرحات قانون اساسی که بگذریم باید از رسانه‌های عمومی به منزله یکی از مهمترین نهادهایی یادکنیم که می‌تواند نقش فوق‌العاده مؤثری در جهت ممانعت از شکل‌گیری اشرافیت سیاسی داشته باشد. رسانه‌های عمومی ما و به ویژه رسانه موسوم به ملی از مهمترین نهادهایی هستند که می‌توانند همزمان هم گوش و چشم مردم باشند و هم زبان مطالبات و اعتراضات مردم. و مع‌الاسف باید اعتراف کرد که به علت

خفتگی و اعتمادهای بلاوجه و توجیه‌ناپذیر رجال انقلابی دلسوز غیر طلبکار در دهه‌های گذشته، رسانه‌های ما علی‌العموم بازوی تقویم‌کننده و تداوم‌بخش اشرافیت سیاسی شده‌اند. به گمان بنده، اگر دیر نشده باشد، باید بخشی از خانه‌تکانی نظام را معطوف به مجموعه رسانه‌های عملة ظلمه کرد تا به عون و فضل الهی انقلاب مجدداً احیا شود و مردم با تمام وجود پای به میدان فداکاری و ایثارهای افتخارآفرین دهه شصت بگذارند. برای احیای روح حیات‌بخش و عزت‌بخش و اقتداربخش انقلاب، ناگزیریم تعارف و تکلفات را کنار نهاده بپذیریم که به‌ویژه در هشت سال توسعه سرمایه‌داری بعد از پایان دفاع مقدس، ما رجال سیاسی به علت بی‌بصیرتی، غفلت، و بعضاً حتی ساده‌لوحی‌های حیرت‌انگیز عقب‌گردهای اساسی از آرمان‌های انقلاب کرده‌ایم. آری! البته در آن دوره و دوره‌های بعد جاده‌ها و فرودگاه‌ها و سدها و صنایعی افتان و خیزان ایجاد کردیم اما یادمان باشد ما انقلاب نکردیم که تعداد این قبیل امکانات زیرساختی کشور را چند برابر یا چند ده برابر کنیم. و اگر چه کشور به این امکانات و تأسیسات بسیار نیازمند بوده و کماکان هست لیکن آرمان‌های انقلاب بسیار ژرف‌تر از ایجاد این قبیل زیرساخت‌های عام‌المنفعه می‌رود و می‌نشیند. تمام آن زیرساخت‌ها همگی به ارزنی هم نخواهند ارزید اگر ما از جهت رفع خودکامگی‌ها و اشرافیت‌طلبی حاکمان و مسئولان، محو تبعیضات و اجحافات و تجاوزات به حقوق عامه مردم از سوی حاکمان و مسئولان گامی پیش نگذاشته باشیم. آرمان‌های انقلاب از سطح نیازهای ضروری زیرساختی تمام شهرها و روستاهای ما عبور می‌کند و در کنه قلوب اهالی همان شهر و روستاها به آرامی و گوارایی می‌نشیند، شهرها و روستاهایی که بسیار کم یا کم یا زیاد یا به میزان کفایت دارای زیرساخت‌های لازم هستند.

ملت ایران و رجال شفیق صالح سیاسی باید بپذیرند که نهادهای نظارتی حکومتی منجمله رسانه‌ها، یا یار غار اشرافیت سیاسی شده‌اند و یا به قدری فشل و سست‌بنیانند که نمی‌توان به آنها امیدی داشت. ملت ایران و رجال شفیق صالح باید برای نظارت، مطالبه‌گری، انتقاد، و سپس اعتراض دست‌هایش را بر زانوی خود بگذارد و مجدداً بایستد اگر خواهان توقف روند جاری انحلال انقلاب می‌باشد. وقت آن است که به سرعت به دنبال احیای آرمان‌های انقلاب بیفتیم و خود را با ارائه آمار کمابیش موفق و یا بسیار موفق از آن

زیرساخت‌های مورد نیاز سرگرم و دلخوش نکنیم. که رضایت قلوب ملت ایران و به ویژه محرومان و مستضعفان ملت در تحلیل نهایی به تحقق آن آرمان‌ها و در رأس‌شان به آرمان عدالت گره خورده است.

۲۲/بهمن/۱۳۹۶، نسیم‌آباد